هو العلیم

عالم عرض و تجسم اعمال انسان و دیگر موجودات

از علم حضوری انسان تا بازگشت فرشتگان و حیوانات

معاد شناسی – ماه مبارک رمضان – سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحْمَنِ الرّحيم

وَ صَلَى اللَهُ عَلَى مُحَمَدٍ و اَلِهِ الطَّيبّين

وَلَعْنَةُ اللَهِ عَلَى اَعْدَائِهِم اَجْمَعين

حضور حقیقت اعمال در عالم عرض

﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗاۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾؛

«در روزی، ای پیغمبر، تو می‌یابی که هر نفسی هر عملی را که انجام داده، آن را در جلوی خود حاضر شده می‌بیند. هر عمل خیری که هر نفسی انجام داده، او را در پیش خود حاضر شده می‌بیند و آنچه از کارهای بد انجام داده، آرزو می‌کند و دوست دارد که بین او و بین آن عمل، یک فاصلة بسیاری و امد بعیدی بوده باشد. خداوند شما را برحذر می‌دارد از نفس خودش که مبادا کاری کنید و به چنین روزی مبتلا شوید، در اثر اعمال سیئه‌ای که انجام می‌دهید.» ﴿وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾.

از این آیه استفاده می‌شود که بالاخره انسان چنین روزی را در پیش دارد که تمام اعمال خود را در پیش خود حاضر شده می‌بیند. هر عمل خیری که انجام داده، انسان همهٔ اعمال را حاضر شده و مشاهَد و محسوس می‌بیند و اعمال بدی هم که انجام داده آن اعمال بد هم ملازم با نفس اوست و آنها همه حاضر شده است و دوست دارد که بین خودش و بین آن اعمال بد یک فاصله خیلی خیلی زیادی باشد؛ اما فاصله زیاد نیست. آن اعمال هم چون از آثار نفس اوست و از لوازم نفس اوست و به اراده و اختیار نفس او از او حاصل شده، لذا با اوست. پس خدا شما را متوّجه می‌کند، متنّبه می‌کند، برحذر می‌دارد از چنین روزی که مبادا اعمالی انجام بدهید که در آن روز آرزو کنید که بین شما و بین آن عمل فاصله باشد و فاصله هم نیست.

احاطه بر زندگی در جهانی فراتر از زمان

دیشب ذکر کردیم که روی آن مقدّماتی که بیان شد نه‌تنها معاد جسمانی، بلکه با تمام خصوصیّاتی که بدن انسان در این دنیا اعمالی انجام داده، این بدن

با تمام آن خصوصیات برای انسان در پیشگاه پروردگار حاضر می‌شود. نه بدن در آن واحد، بلکه یک بدن سَیّالی از نقطهٔ تولّد تا نقطهٔ مرگ. تمام این دوران برای انسان حاضر است؛ نه اینکه تمام این دوران را انسان در مدت پنجاه سالی که عمر کرده می‌بینید و پنجاه سال طول می‌کشد تا اینکه انسان تمام اعمالی را که در پنجاه سال انجام داده بررسی کند و ببیند. نه، در یک لحظه بر تمام این اعمال پنجاه‌ساله انسان احاطه پیدا می‌کند. و علّتش هم این است که آن عالم مافوق زمان است و ادراکی که انسان در آن عالم نسبت به موجودات زمانی می‌کند، دیگر احتیاج به زمان ندارد. یعنی آن تجردی که نفس در آن مراحل پیدا می‌کند، کافی است بر اینکه در یک لحظه؛ بلکه در آنجا لحظه هم نیست.

اینها از باب ضیق عبارت است. در یک لحظه، در یک آنِ دهری انسان احاطه پیدا کند بر تمام زمان و زمانیّات، من جمله بر اعمالی که خودش انجام داده. و بعد از اینکه انسان فانی فی الله شد (که عرض شد آن همان مقام جمع است و مقام حَشر است)، بعد مقام بقاء پیدا می‌کند. یعنی دو مرتبه برمی‌گردد با

همان حال فناء، به خصوصیات اعمالی که از او سر زده و در عالم ملک از او صادر شده. در عالم فناء هیچ خبری نیست. یعنی وقتی نفس حرکت می‌کند و در حشر، آنجا در عالم حشر، به سوی پروردگار می‌رود، آنجا فقط تحیّر است و بی‌خبری است از همهٔ موجودات و جز استغراق در عظمت ذات مقدّس پروردگار هیچ نیست و آنجا فناست.

نامه عمل در کتاب تکوین

بعد از اینکه به امر پروردگار بقاء بعد از فناء پیدا کرد (که این را مقام **جمع الجمع** هم می‌گویند)، در آنجا احاطه پیدا می‌کند بر تمام عالم زمان و زمانیّات مِن جمله اعمالی که از او صادر شده از زمان تولّد تا وقت مردن. و نه اینکه این اعمال را در یک نامه‌ای می‌نویسند و به او می‌دهند، نه! این اعمال، حقیقتش را به انسان ارائه می‌دهند؛ نه اینکه کتابی است! نامه عمل که به انسان داده می‌شود، نه اینکه یک نامه‌ای است که رویش نوشته است: «فلان روز چه کردی؟ فلان ساعت چه کردی؟» بلکه نفس عمل را به انسان نشان می‌دهند در کتاب تکوین.

این کتاب خارجی کتاب تدوین است؛ مدون است. کتاب تکوین کتاب کون است؛ کتاب تحقق است. در آن کتاب کون آنچه از انسان مُکَوّن شده، در صورت تکوینش برای انسان حاضر می‌شود؛ یعنی تمام اعمالی که انسان انجام داده، نفس عملش برای انسان حاضر می‌شود، نه نوشته‌اش. خود نفس عمل، حقیقتش، در کتاب تکوین است و برای انسان مشاهَد می‌شود و نه اینکه مشاهَد می‌شود به این معنا که انسان عملش را می‌بیند، مانند کسی که مثلاً پرده سینما را می‌بیند، که یک جریاناتی است و این هم اعمالی را که انجام داده، با چشم خود می‌بیند؛ این‌طور نیست.

علم حضوری انسان به تمام اعمال خود

علمی که انسان پیدا می‌کند به اعمالش، علم حضوری است، نه حصولی. یعنی آن علم خارج از حیطهٔ نفس خودش نیست، از علوم نفس است و نفس احاطه بر آن علوم دارد، احاطه بر خودش دارد. چون نفس در مقام تجرّد اشراف کرده و به مقام بقاء رسیده و از فناء جدا شده و بعد الفناء، بقاء بالله پیدا کرده، لذا با آن حالت تجرّد سیطره پیدا می‌کند بر

عالم کثرت خودش. بنابراین، همین‌طوری که ما الآن تمام قوای ما برای ما موجودیّت دارد، الآن ذهن ما برای ماست، عقل ما برای ماست، حسّ مشترک ما، قوّه حافظه، قوّه واهمه، اینها برای ماست و ما نسبت به این قوای خود علم حصولی نداریم، بلکه علم حضوری داریم.

همین‌طور در آنجا انسان نسبت به جمیع اعمالش، علم حضوری پیدا می‌کند؛ یعنی مسیطِر و مهیمِن بر حقیقت اعمالش است. بر حقیقت اعمال، از چه وقت؟ از زمانی که متولّد شده تا هنگام مرگ؛ و تمام این زمان طولانی و دراز را با تمام جزئیاتش، با تمام حالاتش، با تمام دقایق و لحظاتش، از اعمال خیر، از اعمال بد، نیاتش، افکارش، اخلاقش، ملکاتش، عقایدش، تمام اینها را در یک لحظه انسان واجد می‌شود و آن لحظه هم یک لحظه‌ای نیست که از بین برود؛ چون آنجا عالم زمان نیست، تدریج نیست. واجدیّت است. و آنجا خیلی عالم، عالم عجیبی است که انسان مسیطِر و مهیمِن می‌شود بر تمام اعمال خودش و ببیند چه خبرهایی هست و

انسان چه کارهایی انجام داده.

این را می‌گویند عالم عَرْض. یکی از عوالمی که در پیش داریم، بعد از عالم حَشر و نشر، عالم عَرْض است. عالم عَرْض که همان عالم جمع است.

عرضه شدن انسان و اعمالش در پیشگاه پروردگار

عالم نشر، عالم باز شدن و بَقائُهُ. عالم عرض یعنی بعد البقاء، انسان احاطه پیدا می‌کند بر تمام اعمالش و تمام این اعمالش با انسان در پیش پروردگار عرضه داشته می‌شود. انسان خودش را با تمام این مقدّماتی که فرستاده ﴿عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ﴾[1] در پیشگاه پروردگار می‌بیند و تمام را معروض می‌دارند پیش پروردگار: ﴿وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۭۚ بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا﴾؛ «ای پیغمبر، این مردم عرضه داشته می‌شوند بر پروردگار

---

[1] ۱۱ سورۀ الإنفطار (۸۲)، آیۀ ۵.

تو، ﴿صَفّٗا﴾، در صفوفی.» به آنها خطاب می‌شود:

«شما چرا پیش ما تنها آمدید؟ تمام آرزوهای مال و مآل و زندگی و زن و فرزند و اعتباریاتی که در دنیا و عالم اعتبار به او اتّکا داشتید، همه را پشت سر انداختید و الآن پیش ما تنها آمدید.»

﴿كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ﴾ ؛

«همین‌طوری که ما شما را به دنیا نزول دادیم، تنها و مجرد رفتید در دنیا، آن ابتلائات و آن اعتباریات را در دنیا گذاشتید، دو مرتبه اینجا پیش ما تنها آمدید. بلکه شما گمان نمی‌کردید که چنین موعدی در پیش دارید. اگر گمان می‌کردید که چنین موعدی در پیش دارید، یک قدری دنبال کار می‌رفتید و تهیّة مُعِدّات می‌کردید برای این سفر خود که در اینجا گرفتار این اعمال و آثاری که ملازم و ملاصق نفس خود است، نشوید.»

﴿يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ﴾؛ «در آن روز شما را عرضه می‌دارند و از شما هیچ چیزی مخفی نخواهد شد.» هیچ عملی از شما مخفی نخواهد شد؛ همه بارز و ظاهر می‌شود.

﴿وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا﴾؛

تجلی اعمال نیک و بد در قیامت

«روزی می‌رسد که افرادی که کافرند، آنها را عرضه می‌دارند بر آتش.» آن‌وقت خطاب می‌شود به آنها که: «شما طیّبات خود را در حیات دنیا مصرف کردید، ﴿وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا﴾؛ و به‌واسطهٔ آن طیّبات در حیات دنیا تمتع می‌بردید و بهره‌مند شدید، نه برای حیات عُلیای خود.» خدا به شما طیّباتی داد:

عمر، طیّبات است، عقل طیّبات است، قدرت انسان طیّبات است، علم انسان طیبات است. فراغت و امنیّت طیّبات است. اینها سرمایه‌هایی است که خدا می‌دهد برای کسب کمال و تهیّۀ زاد و راحله که بروید و آن عقبات را روشن کنید و آن سنگرها را فتح کنید و بروید به آنجایی که باید بروید و در مأمن صدق و امان قرار بگیرید.

شما آن طیّبات را آمدید در حیات دنیا صرف شهوات و غفلت و غضب و جنگ و حسّ خودبینی و استکبار و زیاده‌طلبی و اندوختن مال و کسب جاه و حیثیّت کردید! و در این حیات پست و زندگی پست و حیوانی، آن طیّبات را همه را از دست دادید. حالا باید این عوالم را طی کنید و هیچ آلتی ندارید، هیچ قدرتی ندارید؛ چون تمام این طیّبات که آلت برای این سفر است و اسباب برای عبور از اینجاست، در آن حیات دنیا مصرف شده است. ﴿وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيۡسَ هَٰذَا بِٱلۡحَقِّۗ﴾ ؛ «در روزی عرضه می‌دارند آن افرادی که کافرند، کفّار را عرضه بر آتش می‌دارند. خطاب به آنها می‌شود که: "آیا این حقّ نیست؟"» این آتش

حقّ نیست؟ انسان نمی‌تواند بگوید حقّ نیست؛ چون می‌بیند آتش نفس اعمال خودش است.

و دیگر انسان هر چیزی را بتواند انکار کند، موجودیّت خودش را که انکار نمی‌تواند بکند و آثار و لوازمی که مترشّح از وجود او هستند که نمی‌تواند انکار کند. در آنجا می‌بیند که همان عقاید فاسد، اخلاق، حرکات، کارهای زشت، تمام اینها تبدیل به آتش شده. آن‌وقت می‌گویند: ﴿أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ﴾؟

معاد جسمانی و صورت ملکوتی بدن

پس تمام موجودات چنین عالمی را دارند! بعد از عالم فناء که بقاء پیدا می‌کنند، آنها استیلا پیدا می‌کنند بر تمام اعمالی که در دنیا انجام دادند، با همین بدن مادی و جسمانی؛ و همین بدن مادی و جسمانی، با اعمالی که انجام داده شده، به صورت ملکوتی خود برای انسان جلوه می‌کند. حالا صورت ملکوتی‌اش هرچه باشد، یا بهشت باشد یا جهنم و این حقیقت معاد است؛ نه تنها معاد روحانی یا معاد جسمانی که بگوییم ذره‌ای از آن اجزاء اصلیّه خدا

باقی می‌گذارد و اینها.

اینها همه اشتباهاتی است از نقطه‌نظر اینکه درک کردند، ادراک کردند که عالم معاد در عرض زمان است، نه در طول. و بعد از اینکه ما روی آن مقدّماتی که بیان کردیم، روشن شد که عالم معاد در طول عالم است، نه عرض عالم، بنابراین تمام خصوصیات معاد، روی آن بیان روشن و واضح شد. و معاد جسمانی و معاد از ضروریّات مذهب است و قابل انکار نیست.

عمومیت حشر و بازگشت همه موجودات

حالا موجوداتی که محشور می‌شوند، پیش خدا محشور می‌شوند، آیا خصوص انسان است؟ عالم عَرْض و عالم حشر... عالم حشر برای خصوص انسان است؟ معاد برای خصوص انسان است یا برای موجودات دیگر هم هست؟ در آیات قرآن داریم: ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾، ﴿أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ﴾، ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ﴾، ﴿وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾.

و بعضی از این آیات چندین مرتبه تکرار شده؛ مثلاً ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ﴾ در شش جای

قرآن آمده! یعنی چه؟! یعنی تمام امور بازگشتش به سوی خداست. ﴿إِلَىٰهِ تُرۡجَعُونَ﴾ ؛ «شما همه به سوی خدا برمی‌گردید!» ﴿إِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾؛ یعنی: «بازگشت و صیرورت اشیا همه به سوی خداست!» تمام موجودات به سوی خدا حرکت می‌کنند و بازگشتشان به سوی خداست.

مرحوم صدرالمتألّهین یک رساله‌ای دارد به نام «رسالة حشر» و در آنجا با ادلهٔ فلسفی اثبات کرده است که حشر برای تمام موجودات است، حتّی برای عقول مفارقه؛ یعنی آن ملائکه مُقرَّب و ملائک جزئیّه که آن را عقول مقارنه و عقول تعلقیه می‌گوییم و برای نفوس انسان و نفوس شیاطین و اجانین و جمادات و نباتات و حیوانات، برای همه حشر هست. البتّه بیاناتی که او دارد، مقتضی مجلس ما به هیچ وجه نیست؛ ولی من بیانات او را با تطبیق با آیات قرآن، به مقداری که اقتضاء دارد از آیات قرآن، به یک بیان دیگر و در قالب دیگر بیان می‌کنم.

حشر فرشتگان مقرب و روح اعظم

یک موجوداتی داریم که این موجودات از همهٔ

موجودات در قدرت و در علم و در حیات و اینها بالاترند که در لسان شرع به آنها أسماء و صفات پروردگار گفته شده و فلاسفه به آنها عقول می‌گویند. عقول عشره و به اصطلاحات مختلفه، به تعبیرات مختلفه از آنها یاد شده؛ ولی اجمالاً آن موجوداتی هستند که خیلی عالی هستند، مانند ملائکه مُقرَّب: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل. اینها ملائکه‌ای هستند که واسطهٔ فیض‌اند از ذات مقدّس پروردگار به عالم وجود و وجود آنها خیلی بزرگ است، احاطه‌شان خیلی عظیم است، علم و قدرتشان خیلی عظیم است.

مثلاً اسرافیل در تمام لحظات، تمام عوالم را از جانب پروردگار روزی می‌دهد؛ رزق به دست آن ملک است! البتّه جدای از خدا نیست‌ها. خدا می‌دهد از این دریچه و از این آینه و از این شبکه. جبرائیل، فهم و شعور و علم به مردم را می‌دهد، علم کائنات را می‌دهد، علم موجودات را می‌دهد. اسرافیل دستش حیات عالم است! حیات و زندگی! زندگی کرات آسمانی، زندگی عالم مادّه، زندگی عالم برزخ، زندگی ماهی‌های دریا، زندگی پرندگان، تمام

حیات. نه این حیات به این معناست که انسان زنده می‌شود. در هر لحظه‌ای که انسان زندگی دارد، این زندگی و حیات از ناحیه اسرافیل است.

عزرائیل مأمور قبض روح و اِماته است. و ما در هر لحظه یک موتی داریم؛ چون یک موتی پیدا می‌کنیم، یک حیاتی که موتی، یک حیاتی... ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَیَوٰةَ لِیَبۡلُوَكُمۡ﴾. این موت که حکم خلعی دارد و این حیات که حکم لبسی دارد، این به دست عزرائیل است. عزرائیل خلع می‌کند، اسرافیل لبس می‌کند؛ این موت می‌آورد، آن حیات می‌آورد. اینها ملائکه مقرّب‌اند.

یک روحی داریم، روح أعظم. آن از تمام این ملائکه بالاتر است و حقیقتش خیلی عجیب‌تر است، خیلی خیلی عجیب‌تر است و لذا در قرآن مجید می‌بینیم که از ملائکه به صیغهٔ جمع تعبیر شده، ولیکن از روح، واحد: ﴿تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِیهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٍ﴾. آن روح خلقتش از آن ملائکه بالاتر است. البتّه روح، نه روح انسان‌ها. این روح‌های جزئیّهٔ افراد انسان، اینها در تحت آن

روح کلی و آن روح اعظم است.

عروج فرشتگان و روح در پنجاه هزار سال

آن خیلی عجیب است. آن وقت خداوند علی اعلی، آن ملائکه مقرّب و آن روح که می‌خواهند معاد پیدا کنند، آن روح اعظم، و به سوی پروردگار حرکت کنند... در آیهٔ قرآن داریم که پنجاه هزار سال طول می‌کشد: ﴿مِنَ ٱللَّهِ ذِی ٱلۡمَعَارِجِ تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِی يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾. این در سورهٔ معارج است، این آیه. خداوند دارای معارجی است؛ یعنی نردبانی است، پله‌هایی است، درجاتی داریم؛ عروج و صعود به سوی خدا. و ملائکه و روح به سوی پروردگار عروج می‌کنند، در یک روز (روز یعنی یک دوره)، در یک دوره‌ای که طول آن پنجاه هزار سال طول خواهد کشید. این که شما شنیدید یک روزی در قیامت داریم، پنجاه هزار سال! نه اینکه تصوّر کنیم ما چنین روزی داریم، نه! و نه اینکه تصوّر کنیم آن پنجاه هزار سال دقایقش مثل همدیگر است، در عرض همدیگر، نه!

پنجاه هزار سال سیر صعودی دارد آن روح و

ملائکه. برای اینکه در زمین نزول پیدا کردند و مأموریت خود را انجام بدهند، برای اینکه دوره‌شان کامل بشود در عالم طبیعت و در عالم نفس و برگردند به سوی خدا، عروجشان پنجاه هزار سال طول می‌کشد. این مال ملائکه و روح. در آیهٔ قرآن داریم: ﴿رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ﴾.

خداوند خیلی ﴿رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ﴾ است. درجات پروردگار خیلی بالاست. مکان و منزلت پروردگار خیلی رفیع است و ﴿ذُو ٱلۡعَرۡشِ﴾ است و دارای کرسی و تخت سلطنت است. کرسی و تخت سلطنت و عرش او عالم مشیّت و اختیار اوست که گسترده شده بر ذات تمام موجودات علوی و سفلی، مُلکی و ملکوتی، سوای ذات مقدس خودش. اریکه و تخت پروردگار عالم وجود و عالم هستی است. این ﴿ذُو ٱلۡعَرۡشِ﴾ است. چنین خدایی داریم.

﴿يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾، آن روح أعظم از ملائکه مقرّب بالا

چرا؟ ﴿لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ﴾؛ «برای اینکه آن بنده، بندگان دیگر را بترساند، انذار کند، بیم بدهد از ﴿يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ﴾»، از روز تلاقی که باید انسان برود و ملاقات کند، از روز لقاء الله، از روز ملاقات پروردگار! آن شخصی که روح أعظم به او خورده، می‌تواند مردم را بیدار کند و الاّ تا هنگامی که روح أعظم نخورد، نمی‌تواند انذار کند. آن روح به پیغمبران می‌خورد و به أئمّه می‌خورد که آنها اتّصال پیدا می‌کنند با آن روح أعظم و لذا این مسند و این منصب اختصاص به آنها دارد که مقام نبوّت است!

و بقیّهٔ افراد بشر از آن روح اعظم خبری ندارند و به همین ارواح جزئیه و در تحت ارواح جزئیّه و مدبّر آنها هم ارواح جزئی است. و سیر این افراد، فناء این افراد، فناء روح این افراد در همان بدئی است که از آنجا آمده؛ امّا فناء روح أعظم در ذات مقدّس پروردگار است. توجّه کردید؟ که پنجاه هزار سال طول می‌کشد تا اینکه روح أعظمی که نزول پیدا کرده، این برگردد به عالم خود!

آن ملائکه مقرّب و آن روح أعظم در لسان بزرگان به تعابیر مختلف یاد می‌شود: اوَّلَ مَا خَلَقَ

الله یا عالَم قَضاء یا اُمُّ الکِتاب یا لَوْح محفوظ. آن قضاء کلیّهٔ الهیّه که هر موجودی که در عالم بخواهد مقدّر بشود، اوّل به‌واسطهٔ قضای الهی است و بعد تقدیر پیدا می‌کند، آن عالم قضاء الهی به دست همان روح و به دست همان ملائکه مُقرّب است.

ملائکه مقرّب را مفارقات عقلیه می‌گویند و در صورت علم پروردگار به موجودات و انواع کائنات هستند و آنها را ﴿مَفَاتِحُ ٱلۡغَیۡبِ﴾ می‌گویند که ﴿لَا یَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ و خزائن رحمت پروردگار هستند که ﴿مَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ﴾. اینها دریاهای وسیع از علم و قدرت‌های لا یتناهی هستند، به نحو کلّیّه. این یک قسم حشر آن ملائکه و روح است.

نزول و عروج فرشتگان جزئی

از آن بیاییم پایین‌تر، یک ملائکه جزئیّه هستند که اینها مدبّر عالم علوی و عالم سفلی هستند. مدبّر افلاک هستند، مدبّر زمین هستند؛ کما اینکه در آیات مبارکات قرآن داریم: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرٗا﴾، ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ﴾، ﴿فَٱلۡجَارِیَٰتِ﴾، ﴿وَٱلنَّٰزِعَٰتِ﴾.

اینها مأموریت‌ها و وظایفی است که هر ملکی طبق آنچه پروردگار به او عنایت کرده و در وجود او قرار داده، انجام وظیفه می‌کند. اینها را می‌گویند عقول جزئیه، ارواح مدبرهٔ جزئیه. اینها طبق آیهٔ قرآن از عالم امر، یعنی از محلّ خودشان (که محلّ خودشان محل روح و آن ملائکه اعظم نیست، در پایین‌ترند، در عالم کثرتند)، از عالم امر اگر بخواهند بیایند به دنیا و مأموریتشان خودشان را در دنیا انجام بدهند و برگردند، هزار سال طول می‌کشد.

در قرآن مجید داریم: ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾؛ «خداوند تدبیر امر می‌کند از آسمان به سوی زمین، بعد این امر برمی‌گردد دو مرتبه به سوی پروردگار در یک دوره‌ای که درازا و طول آن دوره هزار سال است.» کدام سال؟ از همین سال‌ها که شما می‌شمرید، نه از سال‌های جبروتی و از سال‌های لاهوتی و از سال‌های ملکوتی؛ بلکه از همین سال‌هایی که شما می‌شمرید، هزار سال طول می‌کشد.

عرض شد که این نزول ملائکه است از عالم امر به دنیا و انجام مأموریت و بازگشت آنها به سوی خدا؛ یعنی آمدن آنها پانصد سال طول می‌کشد و رفتن آنها پانصد سال، مجموعاً چقدر می‌شود؟ هزار سال.

آن وقت عروج ملائکه کلّی و روح به سوی پروردگار چقدر طول می‌کشد؟ پنجاه هزار سال. پس مجموعاً نزول ملائکه و روح از ذات مقدس پروردگار، یعنی از آن محلّ خودشان به زمین، و بازگشتشان به سوی خدا چقدر طول می‌کشد؟ صد هزار سال. چون عروجشان پنجاه هزار سال طول می‌کشد، نزولشان هم به اندازهٔ عروجشان است دیگر؛ چون ملائکه از آنجایی که آمدند، به همان‌جا برمی‌گردند و در آن آیه گفتیم که: ﴿مِنَ ٱللَّهِ ذِی ٱلۡمَعَارِجِ تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِی يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾. عروج پنجاه هزار سال طول می‌کشد، نزول هم چقدر؟ پنجاه هزار سال. صد هزار سال، دورهٔ حرکت ملائکه أعظم و روح و تمامیّت قوس صعود

و نزول مجموعاً می‌شود.

در ملائکه جزئیّه که مال عالم ملکوت أسفل است و مال عالم صورت است و مال عالم مثال و برزخ است که می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ﴾، مجموع نزول و صعود مجموعاً می‌شود هزار سال! پس آن حرکت ملائکه أعظم و روح صد هزار سال است، مال ملائکه جزئیّه هزار سال است.

محدودیت شناخت کیفیت نزول و عروج

البتّه حالا اگر بخواهیم شرح و بسط بدهیم که سال یعنی چه؟ نزول یعنی چه؟ نه اقتضاء دارد و نه آنکه حقیقتش را واقعاً خودمان فهمیدیم‌ها! اینها از اسرار قرآن مجید است و من یک روز یادم می‌آید در مدّت‌ها قبل، شاید هفت، هشت، ده سال قبل بود. خدمت حضرت علاّمه طباطبایی سؤال کردم از معنی این آیه، گفتند: «نمی‌دانم! ﴿خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾، نمی‌دانم.» کیفیّت نزول از عالم امر به عالم خلق چیست؟ چه وقتی است؟ گفتند: «نمی‌دانم!» راست هم گفتند نمی‌دانم، جدّاً هم گفتند نمی‌دانم.

حالا ما امشب یک چیزهایی با همدیگر سرهم

کردیم و آقایان را اسکات کردیم؛ ولی ﴿ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ﴾. ما هم نمی‌دانیم! ما این‌طوریم! ما هم... حالا واقعش چیست؟ چه قسم نزول پیدا می‌کند؟ چه قسم برمی‌گردد؟ ﴿ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ﴾؛ ولی آیات قرآن این‌طوری می‌گوید. خدا ان‌شاءالله که علمش را به همه‌مان عنایت کند.

این هم مال ملائکه جزئیّه که اینها عروجشان به سوی پروردگار، اینها همان معاد آنهاست. این دوتا.

تفاوت بدن انسان و جن و شیطان

سوّم، (عرض می‌شود که) معاد آن نفوسی است که تدبیر موادّی از این عالم را می‌کنند. حالا اگر تدبیر مادّه را بکنند، مثل روح انسان و روح حیوان که این تدبیر مادّة زمینی را می‌کند، چون بدن انسان، بدن حیوان، مال زمین است؛ یا تدبیر، (عرض می‌شود که) موجود آتشی یا موجود دود و گاز را بکند، دخانی را بکند که همان نفوسی هستند که بدن آنها آتش است یا اینکه دخان است، مثل شیاطین و اجانین. فرق شیطان با انسان و حیوان این است که انسان و حیوان لباس مادّیَش از بدنش، از زمین است،

از خاک ارضی است؛ ولیکن شیاطین از آتش‌اند و اجانین از گازند و از دودند، از دخانند.

اصلاً بدنشان از آتش است، بدنشان از دخان است و دود است؛ ولیکن نفس دارندها، نفس دارند و جان دارند، مثل اینکه ما جان داریم، نداریم؟ امّا بدنمان از خاک است دیگر، از زمین است. حیوان جان دارد، دارای شعور است؛ ولی بدنش از خاک است. آنها موجوداتی هستند جان دارند، بدنشان یا از آتش است، مانند شیاطین، یا از دخان است، مانند اجانین. آنها هم معاد دارند!

حشر انسان و تجلی اعمال در بهشت و دوزخ

حالا در معاد انسان که خُب، آیاتی از قرآن مجید خواندیم دیگه، خیلی آیات راجع به انسان خواندیم و علاوه آیات دیگری هم هست. ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾؛ «از خدا بپرهیزید و بدانید که حشر شما به سوی خدا خواهد بود.» تمام افراد انسان باید به سوی خدا محشور بشوند. ﴿وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا﴾؛ «در آخرت درجات بالاتر است و فضیلت خیلی خیلی بالاتر است.» مقام‌ها خیلی

خیلی از این دنیا بالاتر است. این اجمالاً تمام افراد بشر را دلالت می‌کند که باید معاد داشته باشند و حشری داشته باشند.

راجع به خصوص بهشتی‌ها در قرآن مجید داریم که معاد دارند و در آنجا از آن نعمت‌ها به‌حسب درجات مختلف خودشان متنعّمند. ﴿كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗاۖ﴾؛ «دائماً به این بهشتی‌ها از آن ثمرات و میوه‌های بهشتی داده می‌شود. اینها این میوه‌ها را می‌گیرند، می‌گویند که: "این میوه‌های تازه‌ای نیست. میوه‌هایی است که سابقاً به ما می‌دادند."» چون سیطره بر اعمال پیدا کردند و این اعمال را خودشان انجام دادند، خود این اعمالشان نور است و با همین اعمال، با همین مناجات‌ها، با همین اتّصال‌ها و ربط‌ها در دنیا آشنایی داشتند. حالا که صورت ملکوتی را می‌بینند، برایشان غریب به نظر نمی‌آید.

آشنایی دارند با این صورت؛ لذا از این میوه‌ها که به آنها می‌رسد، می‌گویند: ﴿هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن

قَبۡلُ﴾؛ «اینها چیزهایی است که از قبل به ما داده شد! چیز تازه‌ای نیست! ما در دنیا بودیم، خداوند علیّ أعلی این میوه‌ها را به ما داد!» ﴿وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗا﴾؛ «و نظیر و متشابهات این موجوداتی که شبیه به این بودند، به ما داده شد.» این همان اعمالی است که انجام دادند، همان نیّات صادقه‌ای است در دنیا داشتند، همان عقاید پاکی بود، منتها در آنجا به جلوهٔ خاصّی برای آنها ظهور و بروز می‌کند.

دربارهٔ جهنّمی‌ها داریم: ﴿مَّأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ كُلَّمَا خَبَتۡ زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا﴾؛ «جای آنها در جهنم است. هر وقتی که آتش خَبْوْ می‌شود...» «خَبْوْ» یعنی خاموش، «خبا، یخبو، خبواً» یعنی خاموش شدن. وقتی این آتش خاموش می‌شود، ﴿زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا﴾. هُری می‌زند، دو مرتبه آتش می‌رود بالا تا می‌آید خاموش بشود، دو مرتبه عیناً مانند این کوره‌هایی که دم می‌دهند برای اینکه آهنی را داغ کنند یا فلزّی گداخته کنند، تا اینکه می‌آید این کوره سرد بشود، دو مرتبه یک نیرویی به او داده می‌شود و آن شعله می‌گیرد.

دائماً اینها در جهنّم سوزانند! چرا؟ برای اینکه

اینها در دنیا به اعمال زشت دست می‌زدند تا اینکه دو مرتبه می‌آمدند دست بردارند، دو مرتبه مشغول می‌شدند. تا کسی به آنها نصیحت می‌کرد: «آقا، دست بردار! این گناه است، این خوب نیست.» تا یک کمی می‌آمد آرام بگیرد، دو مرتبه می‌پرید در جای اوّلش، برمی‌گشت به دنبال همان فساد و همان فتنه؛ چون جهنّمی است دیگر. بله، اگر توبه می‌کرد و دست برمی‌داشت، این آتش دیگر خاموش می‌شد. ﴿زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا﴾ نبود برای او؛ ولیکن نه، این نفسش نفس أمارة بالسّوء است و دائماً از این نفس أمّارة بالسّوء آتش بیرون می‌ریزد!

در دنیا آن آتش به صورت جنایاتی است که مشاهَد می‌شود: خوردن مال یتیم است، قمار است، دزدی است، شراب است، زنا است، تعدّی و تجاوز است و در آنجا به آن صورت، دائماً انسان را می‌سوزانند و هر وقت بخواهد یک قدری شعله‌اش فرو بکشد، ﴿زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا﴾ برای جهنّمی‌ها خواهد بود! این راجع به حشر انسان.

معاد جن و شیاطین

امّا حشر اجانین و حشر شیاطین، ما در قرآن مجید آیاتی داریم بر اینکه شیطان و جنّ هم مانند انسان مکلّفند و تکلیف دارند و برای آنها پیغمبر است و پیغمبر ما هم برای جن است و هم برای انس.

سوره‌ای داریم در قرآن مجید به نام سورهٔ جنّ: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦ﴾. خیلی سورهٔ عالی‌ای است و پیغمبر ما به‌خصوص هم مبعوث شدند بر طایفه جنّ و هم بر طایفه انس.

و آنها معاد دارند. در قرآن مجید داریم که: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ﴾ ؛ «قسم به پروردگار تو، ای پیغمبر، که ما این کفار را، این مشرکین را، حشر می‌کنیم با شیاطین.» آیهٔ دیگر داریم: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ قَدِ ٱسۡتَكۡثَرۡتُم مِّنَ ٱلۡإِنسِ﴾؛ «روزی می‌رسد که ما همه را حشر می‌کنیم»، یعنی همه را می‌بریم در آن عالم جمع. خطاب می‌شود به جنّ: ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ﴾؛ «ای جماعت جن!» ﴿قَدِ ٱسۡتَكۡثَرۡتُم مِّنَ ٱلۡإِنسِ﴾؛ «شما طلب

استکثار و زیادی می‌کردید از طایفهٔ انس.» که آنها به درد شما بخورند، کاری از شما دوا کنند، رفیق شما باشند!

آنها را با خود می‌کردید، می‌رفتید دنبال آنها. آنها را جزء حزب خودتان می‌کردید، جزء جماعت خودتان می‌کردید. آنها را اغوا می‌کردید! می‌بینید که الآن آنها به درد شما نمی‌خورند! این اغواها و این اضلال‌ها دست شما را نگرفت! از افراد بشر را که شما داخل حزب خود کردید، داخل جماعت خود کردید، آنها را گول زدید، دستی از شما نگرفت و شما را در اینجا نجات نداد. اینها راجع به معاد جنّ است و معاد شیاطین.

معاد حیوانات و بازگشت به مبدأ

و امّا راجع به معاد حیوانات. حیوانات هم معاد دارند! معادشان چیست؟ اینکه بدنشان را می‌گذارند زمین و روح این حیوان فانی می‌شود در آن روح حیوان کلّی که حکم رب النوع برای این دارد و آن هم در بالاتر، در بالاتر، تا اینکه فناء در ذات پروردگار تحقّق پیدا کند و به‌تبع آن فناء تمام

موجودات فانی می‌شوند. پس فناء هر یک از این حیوانات در آن روح کلّی این حیوان که مدبّر امر این حیوان است، این معاد آنهاست.

و البته باید دانست که این حیوانات هم از همان نقطهٔ بَدئشان که نزول پیدا کردند و خلقتشان در عالم ملکوت از آنجا ابتداء شده، در موقع برگشت هم به آنجا برمی‌گردند.

خلاصه یک جمله را شما همیشه در نظر داشته باشید:

تفاوت مبادی آفرینش موجودات

از ذات مقدّس پروردگار بگذریم، تمام موجودات دیگری که خدا خلق کرده، از نقطهٔ واحد خلق نکرده. أسماء و صفات کلّ مال ذاتند. أسماء و صفات جزئیّه مال أسماء و صفات کلّیّه هستند. همچنین این أسماء و صفات جزئیّه تکثُّر پیدا می‌کنند در عالم خارج، تا می‌شود همین سنگ و کلوخ و حیوانات و جمادات که اینها خیلی از نقطه‌نظر قدرت و علم و حیات ضعیفند. اینها مبادی خلقتشان خیلی پایین است.

از مبدأ خلقت که اینها خلقتشان شروع می‌شود،

معادشان به همانجاست. حیوان مبدأش کجاست؟ معادش به همانجاست! انسان مبدأش کجاست؟ از کجا بدء خلقتش شده؟ معادش به همانجاست!

و اینجا یک مباحث عجیب و غریبی است که ان‌شاءالله اگر خدا توفیق بدهد، باید مفصّل در آن وارد بشویم و اگر هم نه، می‌خواهید بگذریم، بگذریم که آیا افراد انسان تمام از یک نقطهٔ خاصّ شروع شد بدئشان یا نه، آنها هم مختلف بودند؟ آنها هم مختلف بودند! بعضی بدئشان از علّیّین است، بعضی بدئشان از سجّین است. آنجا روایات عجیبی داریم که روایات طینت است که اگر در آنجا بحث کنیم، دریاهایی خداوند علیّ أعلی از معرفت و علم به روی انسان می‌گشاید. ان‌شاءالله شاید در این ماه رمضان یکی دو شب هم دربارهٔ این مباحث بحث کنیم؛ چون کیفیّت اوج، چون مربوط است به همان نقطهٔ بدء. آیا ببینیم که بدء تمام افراد انسان از یک‌جاست؟ بدء پیغمبران و اولیاء خدا، مؤمنین، از یک‌جاست و بدء کافرین از همان‌جاست؟ و بدء منافقین و جائرین و ظالمین از همان‌جاست یا اینکه

نه، مبدأ آفرینش آنجا جای دیگر است؟

حشر و حسابرسی حیوانات

خلاصهٔ مطلب، از هرجا که بدء باشد، عود هم به آنجا خواهد بود! یک جمله‌ای را هم شاید شنیدید که از هر جائی خاک انسان را برداشته باشند، مدفن انسان هم همانجا خواهد بود. این شاید به نحو مجاز و استعاره حکایت از همین نکته‌ای که عرض شد، بکند. علی کلّ تقدیر، حیوانات هم دارای حشرند: ﴿وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ﴾. در قرآن مجید نمی‌خوانیم؟ بله؟ ﴿إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ﴾ تا اینکه می‌رسیم: ﴿وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ﴾؛ «در آن زمانی که تمام حیوانات محشور می‌شوند...»

حتیّ روایت داریم اگر یک مرغی از روی ظلم و ستم منقار بزند بر سر مرغ دیگر، خداوند علیّ أعلی در عالم عرض از او محاسبه می‌کند که: «چرا بی‌جهت منقار زدی؟!» انسان می‌بیندها، بعضی از حیوانات خیانت می‌کنند. خیانت در چشمشان ظاهر است. انسان را گول می‌زنند، کلاه سر انسان می‌گذارند و خودشان هم خائن می‌دانند، می‌دانند

دیگر خیانتکارند. بعضی حیوانات خیانتی ندارند، صاف، ساده، بی‌آزار، مظلوم، معصوم. بعضی ناجنس‌اند. اینها همه روی اصل چیست؟

حساب از آنها کشیده می‌شود. آن مرغی که بالاخره مظلوم بوده و مورد ظلم و ستم مرغ دیگری واقع شده، این در عالم کون که مخفی نمی‌شود. این هم خدا دارد و بالاخره معاد دارد و جزایی هست و کتابی هست برای آنها؛ ولی این حیوانات دارای شعورندها. خیال نکنید که شعور ندارند: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ﴾ ؛ «خداوند علیّ أعلی وحی کرد، الهام کرد به این زنبور عسل: "برو در این بیابان‌ها، لای درخت‌ها برای خود خانه‌هایی تهیّه کن!"» خانه‌هایی درست کن، کندو درست کن، بعد برو روی این گل‌ها بنشین و از این گل‌ها بخور و عسل بیاور! و تماشا کن و سیر کن در عالم وجود و در عالم خلقت! الهام کرد به او دیگر، الهام کرد!

شعور مورچه در داستان حضرت سلیمان

در قضیّهٔ حضرت سلیمان داریم: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾؛

حضرت سلیمان زبان حیوانات را می‌دانست دیگر، حرکت کرد با لشکریانش، رسید به یک وادی. ﴿وَادِ ٱلنَّمۡلِ﴾ بود؛ یعنی این بیابان پر بود از مورچه، غرق مورچه بود. یکی از آن مورچه‌های ﴿نَمۡلَةٞ﴾ به مورچه‌های دیگر گفت: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ﴾؛ «ای جماعت مورچه! ای جماعت مورچه، بروید تو خانه‌هایتان! چون الآن سلیمان و لشکریانش دارند می‌آید و اینها شعور ندارند! شما را پایمال می‌کنند!»

سلیمان پیغمبر دارد حرکت می‌کند. آن یک دانه مورچه چه می‌گوید؟ اوّلاً می‌گوید ﴿نَمۡلَةٞ﴾؛ «یک مورچه.» آن مورچه هم مورچه مؤنّث بود: ﴿نَمۡلَةٞ﴾. و ثانیاً این مورچه به چه کسی گفت؟ به تمام این مورچه‌هایی که در این وادی بودند. اینها رادار داشتند؟ صدایش چه قسم می‌رسید؟ آخر یک دانه مورچه، چه قسم صدایش می‌رسد به تمام

مورچه‌های این بیابان؟! چون سلیمان در ﴿وَادِ ٱلنَّمۡلِ﴾ وارد شد و قرآن دارد حکایت می‌کند.

خلاصه این صدای دارد، این مورچه چه قسم صدا می‌کند؟ ما که صدای این مورچه را نمی‌فهمیم که! مورچه صدای مورچه را می‌فهمد! و چه گفت؟ گفت: «سلیمان دارد می‌آید.» مورچه از کجا شناخت سلیمان را؟ از کجا شناخت اینها جنود و لشکریان سلیمانند؟! و از کجا فهمید که اینها می‌آیند لگد می‌کنند اینها را؟! ﴿وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾؛ «و نمی‌فهمند.» سلیمان با لشکریانش دارد می‌آید، مورچه‌ها را هم زیر پا لگدمال می‌کنند!

ببینید داستان چقدر عجیب است. خداوند علیّ أعلی این شعوری که داده، این شعورها همه برمی‌گردد. آدم می‌بیند روح این مورچه می‌رود، مندکّ می‌شود در روح آن رَبُّ النَوعِ خود و فناء پیدا می‌کند در عالم بدء خود.

آن‌وقت اگر بقاء پیدا کند، تمام جریانات حالات خود را، حتیّ همین جمله‌ای که گفته، یک روز می‌بیند این جناب نملة. در عالم قیامت که در عالم

عقل حاضر می‌شود، می‌بینند که الآن ﴿وَادِ ٱلنَّمۡلِ﴾ است و مورچه‌ها دارند لُول می‌خورند و سلیمان با جنود هم دارند می‌آیند و این دارد اعلام می‌کند به همه مورچه‌ها که: «برویم در لانه‌های خود که زیر حطم و لگد سلیمان و جنودش واقع نشویم.» این را می‌بینند و احساس می‌کند. همان‌طور که انسان عرضی دارد، اینها هم عرضی دارند. این راجع به معاد حیوانات.

حشر نباتات و جمادات

نباتات هم معاد دارند. نباتات همین‌طور؛ چون هر نباتی یک موجود ملکوتی هست که مدبر اوست. جعفری را یک موجودی هست که فقط جعفری را در دنیا پرورش می‌دهد، تره یک موجود دیگر است که مربّیِ تره است، اسفناج، تربچه، هندوانه، خربزه، درخت‌ها. درخت سیب یک مربّی دارد، غیر از آن رَبُّ النوع، درخت گلابی است. هر موجودی که از این نباتات که از بین برود، روحش دارای روح است دیگر، دارای قدرت است، دارای فعلیت است. این نبات دم و دستگاهی دارد که حالا اگر بخواهیم برایتان بیان کنیم، از بحث مجلس ما خارج می‌شود.

آن روح ملکوتی‌اش، معاد پیدا می‌کند و فانی می‌شود در روح نبات. و همچنین در جمادات. پس تمام موجودات، اینها به سوی خدا برمی‌گردند: ﴿أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ﴾؛ «تمام موجودات مسیرشان و بازگشتشان به سوی خداست.» پس رفقا، خوب توجّه کردید؟ عالم حشر یعنی چه؟ بعدش عالم نشر است و بعدش عالم چیست؟! عَرْض. امشب عالم عرض را برای شما بیان کردیم. حالا ان‌شاءالله خداوند علیّ أعلی توفیق بدهد، فردا می‌رویم...